

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برگ سبزی تقدیم به پیشگاه بزرگ بانوی عالم اسلام، حضرت زهرا علیها السلام

الگوی صبر، عزت و اقتدار، حضرت زینب علیها السلام

عموم شیرزنان جهان تشیع به ویژه بانوان از جان گذشته و فداکار ایران اسلامی  
که به فرموده رهبر معظم انقلاب در تغییر مسیر تاریخ و کشور نقشی شایسته ایفا کرده اند.

راد زنانی که در این مسیر پر رمز و راز، تماشاچی نبودند؛

مردانه قدم در میدان عمل نهادند و در نقش معماران ایران جدید ظاهر شدند.



سرشناسه: خجسته راد، لیلیا، ۱۳۵۵.

عنوان ونام پدیدآور: همسران جانباز/ تدوین و نگارش لیلیا خجسته راد؛ مدیر پژوهش و تدوین: راضیه مجاوری

ویراستار: زهرافتحی؛ مصاحبه‌گران: زهرامحمدی

مشخصات نشر: اراک، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (استان مرکزی)، مرکز حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس،

انتشارات ستارگان سرزمین آفتاب، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲۰۳ ص: ۱۳×۱۸/۵ س.م.

فروست: لشکر فرشتگان؛ دفتر پنجم.

شابک: ۵-۳۶-۶۱۰۷-۶۲۲-۹۷۸-۸۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: مصاحبه‌گران: زهرامحمدی، مینا قربانی، کیمیا هاشمی، زهره همتی.

یادداشت: کتاب حاضر با حمایت کنگره ملی نقش امام خمینی قدس سره در دفاع مقدس و ۶۲۰ شهید استان مرکزی

مرکز حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس سپاه روح‌الله استان مرکزی، اداره کل حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس

استان مرکزی منتشر شده است.

موضوع: همسران جانبازان -- ایران -- خاطرات

موضوع: Disabled veterans' spouses -- Iran -- Diaries\*

شناسه افزوده: فتحی، زهرا، ۱۳۶۸-، ویراستار

شناسه افزوده: محمدی، زهرا، ۱۳۶۹-، مصاحبه‌گر

شناسه افزوده: مجاوری، راضیه، ۱۳۶۴

شناسه افزوده: کنگره ملی نقش امام خمینی (ره) در دفاع مقدس و ۶۲۰ شهید استان مرکزی

شناسه افزوده: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (استان مرکزی). سپاه روح‌الله (ره). مرکز حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس

شناسه افزوده: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس. اداره کل حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس استان مرکزی

شناسه افزوده: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (استان مرکزی). مرکز حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس

انتشارات ستارگان سرزمین آفتاب

رده‌بندی کنگره: DSR ۱۶۲۸

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۸۴۳۰۹۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۹۴۲۰۲

عنوان: مجموعه لشکر فرشتگان، دفتر پنجم - همسران جانباز

مدیر پژوهش و تدوین: راضیه مجاوری

تدوین و نگارش: لیلا خجسته راد

ناشر: ستارگان سرزمین آفتاب

ویراستار: زهرا فتحی / مصاحبه گران: زهرا محمدی، مینا قربانی، کیمیا هاشمی و زهره همتی

کنترل ویرایش: راحله میرزایی

طراح جلد: محمد جعفری / صفحه آرایی: محمد امین ترابی

نظارت کیفی و آماده سازی: علیرضا مرادی / کارشناس فن: ابوالقاسم صفرزاده

نظارت بر چاپ: وحید صادقی / چاپخانه: چاپ گلها / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۰۷-۳۶-۵ ISBN

نوبت چاپ: اول / تابستان ۱۳۹۸ / قیمت: ۸۰۰۰۰ ریال

با حمایت: کنگره ملی نقش امام خمینی قدس سره در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی

مرکز حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس سپاه روح الله استان مرکزی

اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس استان مرکزی

مرکز پخش: اراک - میدان امام حسین علیه السلام

مرکز حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس سپاه روح الله استان مرکزی

تلفن: ۰۸۳-۳۲۲۶۰۸۳ / نشانی سایت: [www.shohud.ir](http://www.shohud.ir)

تمامی حقوق این اثر متعلق به

مرکز حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس سپاه روح الله استان مرکزی می باشد.



«همسران صبور شهدا، زن های جوانی که شوهران جوان خودشان را در آغاز زندگی شیرین خانوادگی مورد آرزو، از دست دادند. اولاً راضی بشوند، این شوهر جوان بلند شود، برود جایی که ممکن است بزن گردد؛ بعد هم شهادت او را تحمل کنند؛ بعد هم افتخار کنند، سرشان را بالا بگیرند. این ها آن نقش های بی بدیل است. بعد آنچه تا به امروز ادامه دارد، همسری با جانبازان است. خانم هایی که رفتند و همسر جانبازان شدند. یک مرد ناقص معیوب و احياناً بد اخلاق به خاطر وضع جسمی یا اختلالات ناشی از موج گرفتگی و... را انسان به عنوان یک متعهد و یک مسؤل، داوطلبانه و بدون هیچ اجباری برود، پذیرایی اش را به عهده بگیرد، خیلی فداکاری کرده است. یک وقت شما می گویند، من می آیم روزی دو ساعت از شما پذیرائی می کنم. خب، هر روزی که شما می روید، او از شما تشکر می کند. یک وقت هست که نخیر، شما خودتان را به عنوان همسر او توی خانه او می گذارید؛ شدید بدهکار! یعنی طبیعت کار این است که باید شما این کار را بکنید. این ها این فداکاری را کردند. اصلاً نمی شود نقش زنان را محاسبه کرد و من اقرار کنم، اعتراف کنم؛ اول کسی که این نقش را فهمید، امام بزرگوار ما بود - مثل خیلی چیزهای دیگری که اول او فهمید، درحالی که هیچ کدام از ما ها نمی فهمیدیم - همچنان که امام نقش مردم را فهمید.»

امام خامنه ای (مدظله العالی)

## فهرست

۹.....	پیشگفتار.....
۱۱.....	اشاره.....
۱۶.....	موج یعنی.....
۲۱.....	دو لکه گاز خردل.....
۲۵.....	بابا چرا نمیتونه بلند شه؟.....
۲۸.....	نقش روی تو در آینه جام.....
۳۵.....	چرا بابا با من بازی نمی‌کنه؟.....
۳۸.....	ابوالفضل و عباس.....
۴۱.....	مرد من.....
۴۶.....	همان چشم‌های همیشگی.....
۵۵.....	بهترین مرد دنیا.....
۵۷.....	تو می‌توانی.....
۶۱.....	همانی که می‌خواستم.....
۶۴.....	ویلچر زندگی.....
۶۷.....	سکوت، علامت رضا.....
۷۱.....	تمام این سال‌ها.....
۷۷.....	سایه سر من.....
۸۴.....	اینجا کجاست؟.....
۹۱.....	آرام من.....

- اگر تو نباشی..... ۹۶
- هم پای هم ..... ۱۰۰
- دردت به جانم ..... ۱۰۴
- جانِ مهری ..... ۱۱۱
- صبر جمیل ..... ۱۱۶
- شیمیایی ..... ۱۲۱
- لایق جهاد ..... ۱۲۵
- قوت قلب ما..... ۱۳۰
- دو دو تا؟ ..... ۱۳۶
- عصای دست هم ..... ۱۴۲
- صبر هم اندازه دارد ..... ۱۴۶
- بیناتر از همه ..... ۱۵۴
- چراغ‌ها خاموش ..... ۱۶۰
- مرد آهنی ..... ۱۶۵
- دلَم را چه کنم؟ ..... ۱۷۲
- مدال زندگی من..... ۱۷۹
- نگاه آخر ..... ۱۸۵
- دیگه خیالت راحت! ..... ۱۹۵



## پیشگفتار

به نام حضرت دوست

تاریخ پُرفراز و نشیب ملتِ بزرگ ایران، همواره با افتخارآفرینی و غیرتمندی قهرمانان این مرز و بوم آمیخته است. مادران این سرزمین، سال‌ها قصه‌های دل‌آورمردی قهرمانان پیشین، مانند میرزا کوچک خان جنگلی، ستارخان، باقرخان، امیرکبیر، رئیسعلی دلواری و ... را با افتخار برای فرزندان خویش نقل می‌کردند و آرزویشان این بود که روزی فرزندانِ چنین بزرگ، پرورش دهند. آن‌گاه که سایه‌ی ظلم و ستم حکومت ستم‌شاهی بر سر این ملت سنگینی می‌کرد، ناگاه خورشیدی از سرزمین آفتاب، تابیدن گرفت و پس از سال‌ها مبارزه، طومار حکومت سیاهی را در هم پیچید.

مردی که فخر این سرزمین و فخر شیعه بود و تا قیام قیامت هم خواهد ماند، مردی که دم مسیحایی اش همگان را زندگی بخشید و آنها را به میدان مبارزه با ظلم و ستم و استبداد فراخواند تا اینکه بنای حکومت الهی را بنیان نهاد؛ حکومتی نوپا که چون خاری بود بر چشم استعمار، استبداد و سلطه. این شد که از هر سو مورد تهاجم کوردلان قرار گرفت و انتظار می‌رفت که با کینه‌توزی‌هایی چنین گسترده، این نظام نوپا ساقط گردد.

هزاران هزار جوان پرورش یافته‌ی مکتب عاشورا که دم مسیحایی امامشان، آنان را به جوش و خروش واداشته بود، به میدان مبارزه و جهاد شتافتند و هزاران رئیسعلی دلواری و کوچک جنگلی دیگر تجلی یافت تا هیچ‌گاه مادران این سرزمین برای قصه‌هایشان

قهرمان کم نیاورند. شاعران در وصفشان بسریند، هنرمندان چهره‌هایشان را به تصویر بکشند، مورخان تاریخشان را باز بنگارند و آیندگان به داشتن این قهرمانان بر خود بیالند. امروز که سال‌ها از دفاع جانانه و دلاورانه‌ی این ملت می‌گذرد، برماست که این قسمت از دفتر تاریخ ایشان را هر چه بیشتر بشناسیم و بشناسانیم و نگذاریم یاد و خاطره‌ی رشادت‌ها، دلاوری‌ها، ایثارگری‌ها و ... این قهرمانان به فراموشی سپرده شود. همان‌گونه که رهبر فرزانه‌ی انقلاب فرمودند: «امروز فضیلت زنده نگه داشتن یاد شهدا، کمتر از شهادت نیست.»

در همین راستا، ستاد کنگره ملی نقش امام قدس سره در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی کوشیده است تا روزنه‌ای بگشاید برای ورود به سیره و سبک زندگی ایثارگران و حماسه‌آفرینان تا نسل‌های آینده با تأمل در آن، به افتخارآفرینان خویش بیالند. این اثر تجلّی دهنده‌ی گوشه‌ای از فداکاری و رشادت‌های فرزندان «خطه‌ی آفتاب» است. باری! بر خویش وظیفه می‌دانیم که ضمن ارج نهادن به تلاش همه‌ی فعالان این حوزه و آرزوی ارائه‌ی آثار بهتر در آینده، از شما خوانندگان گران قدر نیز سپاسگزاری کنیم و تقاضای همکاری و همفکری داشته باشیم.

با آرزوی عزّت، اقتدار و عظمت روزافزون ایران اسلامی.

دبیر کل کنگره ملی نقش امام خمینی قدس سره  
در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی  
سرتیپ دوم پاسدار محسن کریمی

## اشاره...

انقلاب شکوهمند اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی رحمته الله علیه در سال ۱۳۵۷ سرآغاز حرکتی جهانی در تاریخ معاصر شد که ایجاد (تشکیل) تمدن نوین اسلامی (حکومت اسلامی) را چشم انداز خود قرار داده است. تمدنی که قطعاً بدون نقش آفرینی نیمی از جامعه؛ یعنی بانوان این سرزمین، محقق نخواهد شد.

وقتی در جامعه ای تعداد زیادی بانوی مؤمن، اهل علم و معرفت تربیت شود؛ چندان عجیب نخواهد بود که نقش آنها در مبارزه با کفر و جهالت و دفاع از اسلام و نظام، بسیار پررنگ باشد و مورد تقدیر بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی خمینی کبیر رحمته الله علیه قرار گیرد. آن چنان که امام راحل رحمته الله علیه در پیامی به مناسبت میلاد باسعادت حضرت زهرا رضیه الله عنها در مورد بانوان فداکار و ایثارگر فرمودند: «چه افتخاری بالاتر از اینکه زنان بزرگوار ما در مقابل رژیم ستمکار سابق و پس از سرکوبی آن در مقابل ابرقدرت‌ها و وابستگان آنان در صف اول ایستادگی و مقاومت از خود نشان داده اند... مقاومت و فداکاری این زنان بزرگ در جنگ تحمیلی آنقدر اعجاب آمیز است که قلم و بیان از ذکر آن عاجز، بلکه شرمسار است.»

قطعاً حضور علمی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بانوان مسلمان هیچ تعارضی با نقش همسری و مادری آنها ندارد؛ زیرا بانوی مسلمان علاوه بر مسئولیت داشتن در نقش‌های خانوادگی، نسبت به امور اسلام و مسلمین هم مسئول است. چنانچه رهبر معظم انقلاب به این نکته اشاره کرده و نسبت به وظایف علمی، فرهنگی، سیاسی و...

بانوان توجه داشته و فرموده اند: «امروز شما زنان، سنگریان ارزش های اسلامی در مقابل وضع جاهلی دنیای غرب هستید. شما هستید که دارید از این حصار مستحکم فرهنگ اسلامی محافظت می کنید. در علم، در فرهنگ، در سیاست و در همه چیز، زن باید پرورش اسلامی پیدا کند. در میدان های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و همه جا برود و پیشتاز باشد.»

ایشان همانگونه که نقش همسری و مادری را برای زن بی بدیل و بدون جایگزین می دانند، نقش اجتماعی و سیاسی او را بی بدیل و منحصر به خود زن می دانند و قائل به حضور مستقیم و فعال بانوان در همه عرصه ها می باشند.

\*\*\*

تاریخ درخشان هشت سال دفاع مقدس صحنه بی بدیلی از ایثارگری مردان و زنان مؤمن این سرزمین است و ثبت این قهرمانی ها لازم و ضروری است. در این میان توجه به نقش «بانوان ایثارگر» در انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس، برای ارائه الگوی عینی و ملموس به نسل های امروز و فردا در عرصه جهاد با طاغوتیان و استکبار بسیار پراهمیت است و لذا باید در ثبت و ضبط این نقش آفرینی های قهرمانانه اهتمام ویژه ای داشت. به این معنا که ابتدا با خاطره نگاری و سپس ثبت دقیق و تبیین آن به زبانی روان و مطلوب برای مخاطب؛ با جاذبه های هنری دریافت آن را برای نسل جدید تسهیل نمود. اما از آنجا که بانوان این سرزمین قرار است در راه تمدن سازی نوین اسلامی و جهاد با طاغوتیان و استکبار جهانی، الگویی برای همه بانوان جهان باشند، لازم است که اهتمام ویژه ای نسبت به ثبت و تدوین این بخش از تاریخ دفاع مقدس صورت پذیرد. بر همین اساس مقام معظم رهبری در پیامی که در تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۹۱ به کنگره هفت

هزار زن شهید کشور فرستادند، ضمن اشاره به اسوه بودن حضرت خدیجه، حضرت زهراى مرضیه و زینب کبری (علیها السلام) فرمودند: «زن در تعریف غالباً شرقی، همچون عنصری در حاشیه و بی نقش در تاریخ سازی و در تعریف غالباً غربی، به مثابه موجودی که جنسیت او بر انسانیتش می چربد و ابزاری جنسی برای مردان و در خدمت سرمایه داری جدید است، معرفی می شد. شیر زنان انقلاب و دفاع مقدس نشان دادند که الگوی سوم، «زن نه شرقی، نه غربی» است. زن مسلمان ایرانی تاریخ جدیدی را پیش چشم زنان جهان گشود و ثابت کرد که می توان زن بود، عفیف بود، محجبه و شریف بود و در عین حال، در متن و مرکز بود. می توان سنگر خانواده را پاکیزه نگاه داشت و در عرصه سیاسی و اجتماعی نیز سنگر سازی های جدید کرد و فتوحات بزرگ به ارمغان آورد. زنانی که اوج احساس و لطف و رحمت زنانه را با روح جهاد و شهادت و مقاومت درآمیختند و مردانه ترین میدان ها را با شجاعت و اخلاص و فداکاری خود فتح کردند.» و این تعریف، دقیقاً همان نتیجه آثار حضور سیاسی و اجتماعی بانوان مسلمان ایران در پیشبرد اهداف جامعه آرمانی نظام جمهوری اسلامی ایران است.

\*\*\*

کمیته بانوان کنگره ملی نقش امام خمینی (رحمته الله علیه) در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی؛ بنا بر باور عمیقی که برای عمل به رسالت خود در راستای معرفی الگوی زن مسلمان مجاهد ایرانی و جهانی سازی آن دارد؛ تاریخ حضور، خاطرات و آثار بانوان ایثارگر استان مرکزی را با دقت و در قالب تاریخ شفاهی از ابتدای سال ۱۳۹۴ تا سال ۱۳۹۷ جمع آوری، ثبت و تدوین نموده و در مرحله بعد، این داده های تاریخی را با حفظ بُعد تاریخی حوادث، در قالب های مختلف و با زبانی ساده و روان به مرحله

چاپ رسانده است.

مجموعه حاضر با عنوان لشکر فرشتگان در ۷ دفتر تهیه و تنظیم شده است. هر جلد شامل خاطرات تعدادی از بانوان در نقش‌های مختلف، همچون همسران رزمندگان، جانبازان، شهدا، آزادگان و بانوان ایثارگر، جانباز، شهید و مادران شهدای استان مرکزی می‌باشد که هر کدام به نحوی در تحقق انقلاب اسلامی و دفاع مقدس نقش آفرینی کردند. با توجه به اینکه در تمام سال‌های بعد از دفاع مقدس آنطور که شایسته بود به نقش اثرگذار چنین بانوانی توجه نشده است، کمیته بانوان مصمم شد که برای رفع مظلومیت و مهجوریت چنین بانوانی این اثر را در قالب بازنویسی خاطرات به نگارش درآورد و به عنوان یک الگوی ملی ارائه کند. امید است این اثر در مسیر عمل به تکلیف، ادای دینی باشد به تمامی بانوان مجاهد استان مرکزی، که مردانه قدم در میدان عمل نهادند و با لبیک به دعوت امام خمینی رحمته‌الله، نقشی شایسته ایفا کردند. از خدای متان مسئلت داریم که تلاش‌هایمان را به عنایت خود برکت بخشد و این کوشش، مورد رضایت حضرت ولیعصر عجل‌الله‌تعالی‌و‌تسلیه‌عنه و نائب برحق ایشان امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) باشد. همچنین ادامه این نهضت جریان ساز، مشمول ادعیه نورانی حضرت ولی امر مسلمین قرار گیرد.

از خوانندگان محترم درخواست می‌شود با ارائه نقطه نظرات و پیشنهادهای سازنده خود، ما را در راستای ارتقاء کیفیت آثار بعدی، یاری نمایند.

مسئول کمیته بانوان

کنگره ملی نقش امام خمینی رحمته‌الله در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی

راضیه مجاوری

## مقدمه

عشق در هوایشان نفس می‌کشد؛ گویی دریایی پرتلاطم، اما آرام در ساحل وجودشان موج می‌زند، درد و رنج را در خود می‌دواند و خم به ابرو نمی‌آورد. کسی شبیه این فرشته‌های صبور نیست و هیچ داستانی نمی‌تواند به شایستگی، آوازه بی‌نام و نشانی‌شان را روایت کند. نوشتن درباره آن‌ها کار آسانی نبود. بارها درد در رگ‌هایم پیچید، توان روحم سرآمد و قلبم در خود فشرد. کم نبود لحظاتی که گریه کردم، لبخند زدم و شگفت‌زده ماندم که مگر می‌شود؟ می‌شود به دل، این همه گذشت را آموخت؟ می‌توان از عقل، این همه استقامت خواست؟ اصلاً چه گونه باید یک‌تنه، این همه تحمل کرد؟

اعتراف می‌کنم تا پیش از این، چیز زیادی از خانواده‌های عزیز جانباز، به خصوص همسرانشان، نمی‌دانستم و تمام آنچه در این کتاب آمده است، برایم تازه‌گی داشت. هر لحظه از زندگی این زنان، افتخاری بزرگ است که از به مسلخ رفتن اسماعیل‌های هشت سال دفاع مقدس‌مان چیزی کم ندارد. تاوانی که این زنان نجیب، بابت قبول این بار سنگین پس داده‌اند، به درازای یک عمر است و باور کردن شرایطی که با آن خو گرفته‌اند، بسیار سخت. با این همه پیش می‌روند؛ با سینه‌ای فراخ که سال‌ها اندوه و رنج را در خود انباشته است، اما همچنان روشن و بی‌ادعا، به عاشقانگی خود ادامه می‌دهند. لیل‌ا‌خجسته راد

## موج یعنی...

سخت ترین لحظه های همه این سال ها، دیدن گریه بچه هایم بود.

-مامان چرا بابای ما این طور جانبا ز شده؟ چرا بقیه خوبن؟

تمام هشت سال جنگ را جبهه بود تا اینکه سال ۶۷، موج او را گرفت. او را از بیمارستان صحرائی، به سمت اراک فرستاده بودند. یادش رفته بود که ایستگاه شازند پیاده شود و تا خود اراک رفته بود. صبح، ساعت یازده بود که به خانه رسید؛ بدون ساک و هیچ وسیله دیگری. پرسیدم: «ساکت کجاست پس؟» گفت: «توی قطار جا گذاشتم.» نشست. معصومه، تازه هفت ماهش شده بود، گذاشتمش روی پای او و رفتم برایش استکانی چایی بریزم که صدای گریه بچه درآمد. سریع برگشتم توی اتاق و دیدم که سیگاری روشن کرده و کبریت روشن را روی سر بچه انداخته است. دستپاچه شدم و بچه را گرفتم. غلامرضا مثل همیشه نبود. یک جورهایی عجیب غریب شده بود. لباس هایش را درآورد تا بشویم. زیر لباس جبهه اش، هیچ لباس دیگری نبود. تا چند روزی پیش ما بود و دوباره به جبهه رفت، اما بعد از پانزده روز برگشت. همه کاغذهایی را که توی جیبش بود، گذاشتم توی ساکش و آویزان کردم به میخی روی دیوار. خواندن که بلد نبودم، دست



خودش هم ندادم تا حداقل ببیند که چیست. حالا دیگر رفتارهای عجیب‌تری هم داشت. چادر به سر می‌کرد و می‌رفت توی کوچه می‌نشست. شب‌ها خوابش نمی‌برد و داد و بیداد، به راه می‌انداخت.

دو ماه از برگشتنش گذشته بود که رفتیم روستا، خانه خاله‌اش. برای خاله از ماجراهای پیش آمده، تعریف کردم.

- خاله جان نمی‌دونم چش شده؟ همش دم از جبهه می‌زنه، اونقدر می‌خنده که از حال میره و بعد اونقدر گریه می‌کنه که رمقی براش نمی‌مونه!

- عجیب نیست خاله جان. اینا صحنه‌هایی توی جنگ دیدن که هر کسی ببینه، بدتر از اینم میشه. اینا همه از اعصاب خرابه.

اصلاً نمی‌دانستیم که موجی شدن یعنی چه. خاله به من گفت که برگردم پیش بچه‌ها و قرار شد دامادش، غلامرضا را ببرد تهران، پیش دکتر.

سفر تهرانشان ده دوازده روزی طول کشید؛ از این دکتر به آن دکتر. وقتی برگشت، یک کیسه دارو در دستش بود. دکتر گفته بود که باید این داروها را استفاده کند و ماه به ماه هم برای ادامه مداوا، به تهران برود.

چهار سال نیز به همین منوال گذشت. ماه رمضان، تازه تمام شده بود. غلامرضا در خانه نشسته بود که یک مرتبه حالش به هم خورد. دیدم بلند شد و رفت سمت پنجره و با هر چیزی که در دستش بود، تمام شیشه‌ها را شکست. من با دو تا از بچه‌ها در خانه بودم و مادر شوهرم با دوتای دیگر، داخل حیاط. مات و مبهوت مانده بودیم. نه ما جرئت میکردیم برویم بیرون، نه اینکه آن‌ها بیایند داخل. تمام ترسم هم این بود که تکه‌ای از شیشه‌ها را بردارد و به سمت ما بیاید. در همان حال و احوال بودیم که انگار خدا صدای

ما را شنید. دیدیم که پسرعمویش داخل خانه شد، سلام علیکی کرد و نشست. غلامرضا رو به من کرد و گفت:

-پاشویه خرمایی چیزی بیار که عمو افطار کنه!

ما با تعجب به هم خیره شدیم. ماه رمضان که تمام شده بود. عمو هم انگار فهمید که وضعیت عادی نیست.

-چی شده اعظم خانم؟

ناخودآگاه از زبانه پرید: «عمو، از وقتی که از جبهه برگشته، این جور شده! نمی دونم چه بلایی سرش اومده.» پسرعمو تا این را موضوع شنید، بلند شد و از خانه بیرون رفت. چیز زیادی نگذشت که با دو نفر بسیجی برگشتند. دست های غلامرضا خون آلود بود. گفت: «یه پارچه آب ندیده بدید بهم.» در آن شرایط، فکرم به پارچه آب ندیده نمی رسید و تمام بدنم می لرزید. گفتم: «نداریم عمو.»

-خب حوله ای چیزی برام بیارید.

برایش حوله آوردم و با همان، دستهای شوهرم را بست و بعد او را به سمت حیاط برد. مادر شوهرم با ترس پرسید: «دارید می بریدش زندان؟» یکی از بسیجی ها گفت: «نه نگران نباشید، ما از طرف بسیج اومدیم.»

بعد از رفتن آن ها، شروع کردیم به جمع کردن شیشه ها. خیلی طول کشید، ساعت حدود پنج عصر بود که دو نفر دیگر آمدند به خانه و پرسیدند:

-شما مدرکی، کاغذی، چیزی ندارید از شوهرتون؟

-چرا چند تا برگه کاغذ بود توی ساکش که من نگهشون داشتم.

رفتم سراغ ساک و همه را آوردم و جلوی خودشان خالی کردم. کاغذها را برداشتند و خواندند.

-خواهرم، شوهر شما رو موج گرفته. چرا این کاغذها رو زودتر نیاوردید؟

-موج یعنی چی؟

تا به آن وقت، چنین چیزی را نشنیده بودم. او را بردند و بعد از چند روز، کارهای اداری اش را تکمیل کرده و برایش نوشتند، جانباز ۲۵ درصد. از آن زمان به بعد، خوردن قرص و داروهای جدید شروع شد. همان روزها، سرمرتضی باردار بودم و زایمانم هم نزدیک بود. به هر شکلی که بود، با او کنار می‌آمدیم تا اینکه یک روز، غلامرضا مادرش را بدجور کتک زد. او هم رفت بنیاد و شکایت کرد. گفت: «رفتارش با من خوب نیست.» تنها کاری هم که می‌شد انجام داد، این بود که او را بفرستیم پیش دخترش زندگی کند. رفت و تا دو سال هم پیش او ماند. حالا مرتضی هم دوساله شده بود و نگهداری پنج بچه با مردی که مدام نگران بودیم تا آسیبی به ما نرساند، واقعاً سخت بود.

شب‌ها از ترس جانمان، به خانه این همسایه و آن همسایه می‌رفتیم. وضعیت نابسامانی بود که هیچ امیدی هم به بهبودش نمی‌رفت تا یکی از روزهای تابستان، حالش به شدت، بهم خورد. همیشه وقتی دچار حمله می‌شد، چاقویی برمی‌داشت و می‌افتاد به جان در کمد. آن روز یک آن به خودم آمدم و دیدم که داخل اتاق نیست. غیر از او، مرتضی هم ناپدید شده بود. با چه حالی خودم را به کوچه رساندم و دیدم که همسایه‌ها، پشت در جمع شده‌اند. اتاق کوچکی گوشه حیاط داشتیم که به آن می‌گفتیم، خانه تنوری. بچه را با خودش، به آنجا برده بود. همسایه‌ها می‌گفتند که می‌خواهد سر بچه را ببرد. نزدیک بود همان‌جا سکنه کنم، اما با هر سختی که بود، خودم را به بالا رساندم، بقیه هم به دنبالم آمدند. دیدم مرتضی را روی جا نونی نشانده است، گفتم: «بچه رو بده به من.» نداد. یکی از همسایه‌ها گفت: «بده ببره دستشویی بچه رو.» این طوری راضی شد و بچه را گرفته و بردم

پایین. آن قدر اشک ریختم و به حال خودم گریه کردم که دل همه برایم کباب شد. دیگر نمی توانستم این وضعیت را تحمل کنم. دلم آرامش می خواست؛ چیزی که مدت ها بود، دیگر بهره ای از آن نداشتیم. رفتم شورا و قضیه را گفتم.

-اگه بلایی سر این بچه می آورد، نمی گفتم مشکل از اونه، چون اون دست خودش نیست. می گفتم مقصر منم که حواسم به بچه ام نبوده.

شورا نامه ای نوشت و همه همسایه ها نیز پای آن را امضا کردند. شب ها داخل خانه توری، شام بچه ها را می دادم و تقسیمشان می کردم خانه همسایه ها و فامیل تا بالاخره از بنیاد آمدند و او را به تهران بردند؛ آسایشگاه سعادت آباد.

بزرگ کردن و نگهداری از بچه ها، در همه آن سال ها کار راحتی نبود. با این همه باز هم شاکر بودم که سایه پدر، دوردور هم که شده، بالای سرشان است. هرچند در مدرسه، خیلی ها به خاطر پدرشان، آن ها را اذیت می کردند. غصه خودمان یک طرف، این ماجراها هم طرف دیگر. آن قدر که مجبور شدیم، به شازند برویم و در آنجا خانه بگیریم. روحیه بچه ها خوب نبود و خیلی اذیت شده بودند. تمام مدت از خدا خواستم تا خودش کمک کند و بتوانم خوب تربیتشان کنم. حمیدرضا، پسر بزرگم، بسیار کمکم می کرد. غلامرضا تا بیست سال در آسایشگاه سعادت آباد بود. هر دو سه ماه یک بار، به مرخصی می آمد و ماجراهای سابق تکرار می شد. ما هم دوباره آواره می شدیم خانه دیگران.

این طور بود که دیگر کمتر می آمد؛ هر چهار پنج ماهی، یک بار. بعد از بیست سال، او را به آسایشگاه شهریار کرج آوردند. حالا آرام تر شده است و ماهی یک بار، پیشمان می آید.

بر اساس خاطرات خانم اعظم جودکی، همسر جانناز غلامرضا رفیعی